

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در مقام استدلال برای استصحاب از طریق اصحاب ما به روایاتی که در این جهت اصحاب دارند. عرض شد روایاتی که اهل سنت دارند تعمیم ندارد. تعمیم را به قیاس به اصطلاح ثابت کرده اند. یعنی به این عنوان که این معنایی که در استصحاب در این دو مورد در روایات آمده است را می شود در بقیه موارد بیاوریم. و اما در روایات اصحاب ما به طایفه از روایات تمسک شده است البته این روایات مختلفند من حیث العدد شاید مجموعا ما بین یازده دوازده یا فوش تا ۱۵ تا برسد. این مجموعه روایاتی است که در ما نحن فیه به او تمسک شده است. و طبعا بحث های مهمی را اصحاب ما مخصوصا بعد از مرحوم شیخ قدس الله سره در اینجا کرده اند خیلی زیاد است البته چون مخصوصا اخباری ها مخالفت کرده بودند قبلا از زمان مرحوم وحید این بحث ها را ایشان توسعه داده اند. دارند ایشان خودشان رساله در استصحاب چاپ شده است اما این نحوه از بحث و این خصوصیات و این ریزه کاری ها اینها در کلمات شیخ و مابعد ایشان آمده است. خیلی در این روایات صحبت کردم. خود من هم متحیرم که چه کار کنم کلمات شیخ و مرحوم آقا ضیاء و نائینی و آقا شیخ محمد حسین و اینها را بخواهیم بگوییم خودش خیلی طول می کشد. دیگر بنا شد که خیلی حرفها را ریز و درشت را مطرح نکنیم فقط بگوییم این طور گفت فیرد علیه این خیلی روشن نیست کار خوبی هم نیست.

عرض کنم که یک نحو کلی بحث را مطرح کنیم حالا یک مقداری نحوه بحث با آقایان هم فرق می کند ما به همین راه خودمان جلو برویم و ببینیم که آیا نتیجه ای که می خواهند از این به دست می آید یا خیر.

روایت اول البته سه تا صحیح است به اصطلاح خودشان مال زراره که اینها محل استشهاد است. صحیح اولای زراره که عرض کردم در کلمات اصحاب به عنوان صحیح آمده است و بالفعل هم مضمراست یعنی از امام اسمشان نیامده است. البته در دو سه کتاب فیما بعد مثل فوائد مرحوم بحر ال علوم یک جای حدائق نه کل حدائق و بعضی مصادر دیگر دارد قلت لأبی جعفر اسم امام برده شده است. اما چون در مصدر اصلی عرض کردم اصلا کتاب این روایت یک مصدر بیشتر ندارد آن هم تهذیب شیخ است که در استبصار هم نیآورده است. در کافی و فقیه هم نیامده است. اینکه مثلا مرحوم علمای قرن دوازدهم سیزدهم چهاردهم بگویند در یک نسخه هست قلت لأبی جعفر خیلی ارزش علمی ندارد. لذا آن بحث را ما اصلا مطرح نمی کنیم.

له لحاظ سند هم دیروز عرض کردیم اگر کسی خیلی بخواهد دقت در سنت کند خب مشکل دارد دیگر به خاطر وجود پسر ابن الولید توثیق ندارد و مشکل دارد. البته ما قبول کردیم حق را با وسائل دادیم و از کتاب حسین بن سعید است لکن خدشه به جای خودش محفوظ است و به لحاظ متن هم چون دیگر این را هیچ کدامشان نگفته اند یک شبهه ای برای ما پیدا شده است که اصولا این متن جزء متنی نباشد که کلام بین زراره و امام باشد. این احتمال هست که این متن مال حریز و زراره باشد. بین این دو نفر این متن صحبت شده است. چون این قلت همین متعارف نمی خواهم بگویم دائما. متعارف این است که می گویند در این موارد قال قلت له. همین اول حدیث هم همین طور است. ان حریز ان زراره قال قلت له. یک قال ای می آورند یعنی قال زراره. قلت له یعنی للامام. عادتاً اینجا هم باید می گفت قال قلت. این قال را ندارد. لذا این شبهه خیلی قوی است که به ذهن ما این شبهه قوی است که این ذیل اصولاً جزء روایت نباشد و حدیث مدرج است. و اصل این مشکل در کتاب حسین بن سعید آمده است و مرحوم شیخ قدس الله نفسه تأمل فرمودند. عرض کردم چون متن الآن نه در کتاب کیلنی آمده است نه در کتاب صدوق با اینکه کتاب حسین بن سعید در اختیار هر دو بزرگوار بوده است و نسخ متعدد داشته است و در خود قم هم نسخه هایش موجود بوده است این یکی از نسخه هایی است که در قم است. تاریخش هم عرض کردیم شرحش بعد از آمدن حسین بن سعید به قم و مهمان حسن بن ابان قمی بوده است. پسر ایشان به نام احمد اشعری در قم این کتب حسین را از ایشان نقل می کند. پس تاریخش اینها اوضح است فقط اینکه آیا این ذیل مال زراره است یا مال خود حریز است و حدیث مدرج باشد مشکل دارد.

یکی دو نکته در حدیث هست حالا غیر از این جهت یکی کلمه ینقض. فانه علی یقین و لا ینقض الیقین و لا تنقض الیقین به صورت حالا یا غائب است یا مخاطب این کلمه نقض آمده است چون شیخ هم از این کلمه نقض استفاده معنای خاصی کرده است و ترتیب اثر داده است روی آن. آیا نقض در اینجا به معنای از بین بردن است یا همین طور که ایشان فرمودند نقضت الحبل، ریسمان را نقض کردم یعنی مثلاً ریسمان محکم بود نخ هایش را باز کردم شل شد. می شود آدم با دست آن را ببرد دیگر. آیا مراد از نقض از بین رفتن است؟ لا ینقض الیقین. یا در اینجا مراد متزلزل شدن و حالت ابرام و استحکامش را از دادن است؟ یکی از نکاتی که در اینجا مرحوم شیخ برای او چیز دارد این است.

و اما مسائل دیگری که در باب استدلال به روایت است البته نکاتی به خود روایت بر می گردد یک نکاتی هم به جهتی که با ما نحن فیه دارد. مرحوم اصفهانی اضافه بر جهاتی که مربوط به استصحاب است نکات دیگر روایت را هم شرح دادند به عنوان فقه الحدیث مثلاً اول سؤال دارد قلت له الرجل ینام و هو علی وضوء. تعبیر این است. ایشان گفته است خب اینجا این و هو علی وضوء حال است خب اگر

انسان خوابید دیگر وضو برایش نمی ماند. پس این حال را چطوری حال بدانیم؟ و متعرض بعضی کلمات حتی کلمات لغویین مثل مغنی در باب رابع مغنی به نظرم باب ثانی و ثالث باشد در باب رابع هم دارد. متعرض بعضی کلمات نحویین و همان مثالی که در نحو هست که ادخلوها خالدین گفته اند مراد این است ادخلوها مقدرا لهم الخلود. نه اینکه در حال دخول خالد هستند. خلودشان بعد از دخول است. ایشان این را هم آورده است. به حسب این چاپی که من دارم نزدیک به دو صفحه راجع به شرح الرجل ینام و هو علی وضوء. جهات ادبی اش را هم متعرض شدند و البته از شأن ایشان که اجل است این حرف ما تعجب می کنیم. اولاً اینجا واو حالیه است. اجتماع حال اجتماع تقارن بین حال و ذی الحال این چون حال خودش وصف است این عبارت معروف دارد که ان الاوصاف قبل العلم بها احوال کما ان الاحوال قبل العلم بها اوصی. فرقی با وصف ندارد. خب نمی شود موصوف اول باشد وصفش دو روز دیگر بیاید. معلوم است تقارن. از شأن ایشان اجل است این مطالب. آن ادخلوها خالدین این هم اشاره به این است که در حین دخول افرادی که بهشت می روند دارند صفت خلود هستند. حالا لغوی ها یک چیزهای نامربوطی گفته اند. این مربوط نمی شود که آیه قران معنا نشود.

آنجا مراد این است که اصولاً انسانی که میخواهد داخل بهشت شود دارای صفت خلود است. مثل انا من عطی الله قلب السليم. ادخلوها بسلام هم داریم. علی ای حال شأن ایشان اجل بود که این حرفها را بفرمایند و اینکه در اینجا دو تا با هم جمع نمی شوند حکم فقهی است ربطی به لغت ندارد. این الرجل ینام و هو علی وضوء مفهوم عرفی آمده است. هم نوم را فرض کرده است هم وضوء را. در عرف حالا شارع بگوید نمی شود بحث دیگر است. ربطی به لغت ندارد این. تعجب است از شأن ایشان. مضافاً به اینکه سنی ها اجازه می دهند. شاید سؤالش به این جهت بوده است که تصور می کرده است که اشکال ندارد. مثلاً من باب مثال البته ظاهراً این است که سؤال از خفقه و خفقتان است بعید است که نوم را ناقض نمی دانسته است. خب عده ای از اهل سنت از صحابه مثل ابن عباس نوم را ناقض نمی دانستند. ابن عباس نقل می کند که یک شب خانه خاله ام بودم خاله ایشان ام المؤمنون میمون است. پیغمبر خوابیدند بعد بلند شدند وضوء گرفتند نماز خواندند باز خوابیدند بلند شدند حتی سمعت قطیته. به اصطلاح صدایی که به احترام رسول الله اسم نمی برم آن صدایی که در هنگام خواب از دهان انسان خارج می شود. بعد پیغمبر بلند شدند باز نماز خواندند. ایشان نقل می کند که من دیدم پیغمبر خوابیدند خواب عمیق بعدش هم وضوء نگرفتند و دو مرتبه نماز خواند. خب بچه بوده است هشت سال نه سالش بوده است و نفهمیده است.

عرض کنم غرضم این است این الرجل ینام و هو علی وضوء همان معنای لغوی و عرفی اش است. حالا این تصور که مراد این است که وضوء با نوم باطل می شود آن حکم فقهی است. آن ربطی به جانب لغوی ندارد. و اینکه زاره این سؤال را می کند روی جهت عرفی. الرجل ینام و هو علی وضوء آن وقت هم چون بعدش می گوید أوجب الخفقه و الخفقتان معلوم می شود مراد از نوم در اینجا اشراف به نوم است.

و الا خب خفقه که غیر از نوم است. خفقه چرت زدن آدم کله آدم پایین می افتد. این را خفقه می گویند. خفق برأسه اینکه کله اش پایین افتاد. این که با نوم نمی سازد. به حال و این حرفها کار ندارد. پس باید فرض این بکنیم که کسی نشسته است خوابیده است و چرتی زده است. و الا چطور می شود أوجب الخفقه و الخفقتان علیه وضو؟ اصلا این یعنی چه؟

کیف ما کان اینکه بگویم حال جدا می شود این باید معنا کنیم حدیث را بحث حال ندارد از خود روایت معلوم می شود که زراره یک جوری فرض کرده است مراد از نوم یعنی اشراف به نوم و آمادگی به نوم است. و الا با خفقه و خفقتان نمی سازد که قبل از نوم است. کیف ما کان من دیگر وارد بحث نمی شوم آقایان به حاشیه مرحوم محقق اصفهانی مراجعه کنند. چون غرضم می خواستم بگویم که ایشان از همین جاشروع کرده اند به بحث و وارد بحث شده اند و بعد هم راجع به اصل حدیث که آن ذیل حدیث است. نکاتی که در ذیل حدیث قابل تأمل است آن هایی که هست یکیش این است که آیا سؤال در شبهه موضوعیه است یا شامل شبهه حکمیه هم می شود؟ چون دارد قلت فان حرک الی جنبه شیء و لم يعلم به. آیا مراد شبهه موضوعیه است که نمی داند خوابیده است یا خیر. یا شامل شبهه حکمیه هم می شود که همین چرت زدن ناقض وضو هست یا خیر. این یکی.

یکی دیگر این مسئله ای که فانه و الا فانه که مرحوم شیخ هم دارد اصفهانی هم مفصل چهار احتمال داده اند. چون الا شرط است. یعنی و الا یستیقن و الا یعطی امر یبین فانه آیا فای فانه به اصطلاح جزاء ان است یا جزاء محذوف است یا این جمله خبریه است در مقام انشاء الی آخره؟ مقداری بزرگان اصحاب هم در اینجا در این قسمت صحبت کرده اند که جواب ان شرطیه کجاست و انه چیست. یکی هم دارد و لا تنقض الیقین بالشک ابدأ. سر کلمه نقض هم گفته اند که نقض به معنای از بین بردن نیست به معنای شل کردن است. سست کردن است. یکی هم کلمه الیقین را بحث کرده اند که آیا مراد جنس یقین است یا عهد ذکری است که همان یقین وضو باشد. و چون اخباری ها گفته اند مراد یقین وضو است به روایت در باب کلی استصحاب تمسک نکرده اند. این هم یک نکته.

و لذا این بحث مطرح شده است که آیا این یقین در اینجا به صورت کلی است که تمام موارد را بگیرد یا خصوص در آن جهت است؟ یکی هم سر کلمه فانه که عرض کردیم به صورت تعلیل است اولاً بعضی ها گفته اند اصلاً تعلیل نیست. حالا اگر هم تعلیل باشد آیا تعلیل به یک امر عقلایی است یا یک امر تعبیدی و شرعی؟ این موارد شک موارد بحث است در این کلام.

خب عرض کردیم سابقاً در خلال بحث ها که عده ای گفته اند این روایت مبارکه ناظر به استصحاب نیست. ناظر به مسئله مقتضی و قاعده اقتضا و به قول ایشان قاعده شریفه. آن قاعده شریفه این است که اگر انسان علم به سبب پیدا کرد یعنی اگر سببی حاصل شد، آن

سبب اثرگذار است تا علم به مزیل بیاید. علم مزیل که آمد ترتیب آثار می‌کنیم. این هم از لا تنقض این لا فهمیده‌اند. گفته‌اند استصحاب ثابت و روشن نیست اما این معنا ثابت است در کلمات اصحاب. این خلاصه‌ای بود از بحث‌هایی که آقایان اینجا مطرح کرده‌اند.

خب روشن شد نحوه بحث ما اولاً این بود که آیا این حدیث را با انفراد شیخ قبول کنیم؟ این یک بحث. بحث دوم این قلت کلام خود حریز است یا از زراره است؟ اصلاً این کلام امام است که اینقدر رویش بحث کنیم یا این ثابت نیست؟ راهی را که ما قاعدتاً اینجا طی می‌کنیم عبارت از رجوع به شواهد و روایات دیگر است. شواهدی که اینجا داریم عادتاً به دو دسته اساسی تقسیم می‌شوند. یک عده رایاتی است که خود حریز از زراره گفته است. خب آنها را شاهد بیاوریم که این نحوه سوال و جواب بوده است بین زراره و امام یا خیر. شواهد دیگر شواهدی است که دیگران نقل کرده‌اند. ما اصحاب دیگر هم داریم. و آنها هم مثلاً نقل کرده‌اند که چه کار کنیم. مثلاً من باب مثال عرض می‌کنم چون یواش یواش می‌خوانیم می‌رویم جلو تا روشن شود. مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب و استبصار در هر دو کتاب از حسین بن سعید همین کتابی که الآن اسمش را بردیم عن فضاله عرض کردیم فضال بن ایوب عضدی مرد بزرگواری است اصلش از کوفه بوده است به اهواز آمده است مقداری از میراث‌های کوفه را به اهواز آورده است که دو عالم بزرگوار ما مرحوم حسین بن سعید و علی بن مهزیار که هر دو اهوازی هستند از او نقل کرده‌اند هم وضعش روشن است هم میراث‌هایش روشن است. از حسین بن عثمان. ایشان هم خودش کتاب دارد ثقه هم هست. عن عبد الرحمن بن حجاج که این جزء اجلای اصحاب است فقیه و ملا و آشنای به مبانی اهل سنت و فقه و آنها را بحث می‌کرده است توضیحاتش جای خودش. عن زید الشهام ایشان هم ثقه است حدیث به لحاظ سند معتبر است. قال سألت ابا عبد الله عليه السلام، ببینید دقیقاً همین سؤال زراره. البته سائل اینجا زراره نیست. اینجا زید شحام است.

سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الخفقه والخفقتان. یا عن الخفقه والخفقتين. عین همین سؤال. أوجب الخفقه والخفقتان عليه الوضوء. عین این سؤال خفقه و خفقتان را زید شحام عن ابی عبد الله نقل می‌کند. حالا جواب فقال این که ما می‌گوییم شواهد به این معنا خب اگر بنا بود مسئله استصحاب باشد خب امام می‌فرمودند استصحاب. چه فرقی می‌کند؟ نمی‌شود بگوییم به زراره یک چیز می‌فرمایند به زید شحام یک چیز.

فقال عليه السلام ما ادری ما الخفقه والخفقتان. اصلاً من نمی‌فهمم خب شأن امام اجل است. یعنی امام می‌فرمایند این سؤال ندارد. ان الله تعالى يقول بل الانسان على نفسه بصيره. اصلاً صحبت استصحاب مطرح نیست. هر انسانی حال خودش را می‌داند. اگر دیدی خوابی وضو بگیر ندیدی نگیر. صحبت تعبیر استصحاب و علی یقین من وضوئه نیست. ان علی کان یقول من وجد النوم فانما اوجد عليه

الوضو. عرض کردم این مسئله از عهد صحابه محل کلام است یعنی اشاره کردم تفصیل ندادم. این مسئله که آیا خواب منشأ وضو هست یا خیر این از عهد صحابه مطرح است. این سؤال از آن وقت بحث مطرح بوده است. در خود کتب اهل سنت به امیر المؤمنین نسبت داده اند که نوم را ناقض می داند در عین حال که به ابن عباس نسبت داده اند که نوم را ناقض نمی داند. بین کسانی که نوم را ناقض می داند به امیر المؤمنین نسبت داده اند. حالا این روایت از کتاب شیخ طوسی خواندیم که الآن با این سند در این کتاب بود.

در کتاب کلینی این روایت آمده است. مرحوم کلینی به دو طریق یکی طریق محمد بن یحیی استادش از قم عن محمد بن الحسین ایشان در کوفه بودند از اجلای اصحاب هستند. یکی محمد بن اسماعیل که شاگرد فضل است و در نیشابور بوده است. عن الفضل بن شاذان. یعنی دو میراث در اختیار کلینی بوده است. یکی میراث قمی و یکی میراث خراسانی که نیشابوری باشد. عن صفوان. اشاره است به اینکه ایشان در دو نسخه اینکه روایت در کتاب صفوان بوده است. خب بسیار کتاب خوبی است کتاب صفوان. آنجا دارد عن عبد الرحمن بن حجاج دیگر ندارد عن زید. خود عبد الرحمن. همین سؤال و جواب آمده است اما اسم زید نیست. البته اشکال نکنید که خب این البته عرض کردم کرارا چون خیلی مسئله مهم بود این منشأ شده بود که عده ای خیال کنند مثلاً نمی دانم چرا اشکال به کلینی نمی کنند، شیخ طوسی زید شحام را اضافه کرد. نه ایشان اضافه کرد نه آن آقا کم کرد. این دو مصدر است. یکی کتاب حسین بن عثمان است در آنجا اسم زید شحام هست یکی کتاب صفوان است در آنجا اسم زید شحام نیست. حالا چه شده است چرا پیش آمده است شاید مثلاً عبد الرحمن بن حجاج دو مرتبه مدینه رفته است. هر دو عبد الرحمن کوفه بودند دیگر. رفته است مدینه از خود امام سؤال کرده است. بهرحال ما ف علا به حسب ظاهر هیچ مشکل ندارد که هر دو سند را قبول کنیم.

قال سألت أبا عبد الله عن الخفقه، همین سؤال و فقط اینجا دارد که قال علی علیه السلام من وجد طعم النوم قائماً أو قاعدا فقد وجب علیه الوضو. اصلاً استصحاب مطرح نیست. دقیقاً هم همان سؤال است. و لذا این منشأ می شود که ما این شبهه را مطرح کنیم. این سؤال و جواب بین حریز و زراره بوده است. اگر واقعا این مطلب را امام فرمودند تصویر اینکه این مطلب را به زراره بفرمایند و به عبد الرحمن بن حجاج علی نسخه و به زید شحام علی نسخه اخیری نفرمایند. حالا این بحث را عرض کردم من مطرح می کنم حالا ممکن است شما بگویید که ظاهرش این است که به روایت خيله خب حالا آن بحث دیگری است. ما فعلاً شواهدی را در این جهت مطرح می کنیم.

یکیش اینکه در اینجا کلمه ینقض به کار برده شده است. و کلمه نقض رابه کار برده اند که آقایان معتقدند در اینجا به معنای ضد ابرام است. نه به معنای زوال. عرض کنم ما یک کمی از روایات را می خوانیم این روایاتی که داریم تعبیر مختلفی دارد چون به خاطر نقض می

خواهم. یک تعبیر دیگر یک روایت دیگری است از زراره که لا یوجب الوضو. کلمه یوجب آمده است. در یک روایت بعدی که آن هم سندش صحیح است از معاویه بن عمار. و لا ینقض الوضو الا ریح تسمعها. اینجا هم ینقض آمده است. این اقایان ما توجه فرموده اند که ینقض دیگر اینجا به معنی شل کردن وضو نیست. وضوی آدم که شل نمی شود از بین می رود. کلمه ینقض را چون مخصوصا دارم عرض میکنم به جای بحث های طولانی که چندین صفحه فرموده اند به خود روایات مراجعه می کردند حل مشکلاتشان بهتر می شد. کلمه نقض اینجا به معنای شل کردن نیست. به همان معنای از بین بردن است. همان که الآن در اصطلاح منطقی ها فلاسفه تناقض می آید. تناقض هم مثل کلمه نقض است دیگر. این تناقض که از کلمه نقض است این نه به معنای شل کردن است به معنای از بین بردن است. خب پس یکی هم لا ینقض الوضو. مثلا روایت سماعه دارد سمعته اما ینقض الوضو. عرض کردم ما روایات متعدد داریم مثلاً یک روایت دارند که باز شیخ صدوق نقل کرده است به اسناد عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله، الآن در ذهنم حضور ذهن ندارم اما فکر می کنم سندش به عبد الرحمن بن ابی عبد الله بصری صحیح باشد. خود ایشان هم از اجلا است. انه قال للصادق اجد الريح فی بطنی حتی اذن انها قد خرج. فقال لیس علیک وضوء حتی تسمع صوت. خود این مورد استصحاب است دیگر.

لذا این منشأ شده است که عده ای این تصور را بکنند که این روایات ناظر است به قاعده اقتضا. خب این هم قاعده اقتضا است. قاعده اقتضا به این معنا که اگر یک چیزی مقتضی یک معنایی بود و آمد این همین جور آثار دارد تا علم به مزیل بیاید. اینجا امام می فرماید لیس علیک وضوء این دیگر استصحاب نیست و لذا گفته اند این غیر از استصحاب است. یکی از فروغش را هم عرض کردیم در استصحاب شک باید فعلی باشد در این قاعده لازم نیست شک فعلی باشد. چون این قاعده می گوید شما از وقتی که وضو گرفته اید همین طور در وضو هستید تا علم به مزیل بیاید. تا اینکه مزیل پیدایش بشود. یعنی یقینی شود. مزیل یقینی بیاید. ببینید این قاعده را الآن من یک نکته ای بگویم چون میخواهم به آن فکر کنید. ببینید ما نظیر این بحث را داریم. جای دیگر هم داریم. از مرحوم نائینی هم نقل شده است. البته حالا واقعا عبارت نائینی این باشد بحث دیگری است. یک بحثی دارند مرحوم نائینی مطرح کرده اند که اگر یک جایی یک حکم عامی تخصیص خورد این مفادش این است که شما آن حکم را جاری کنید تا علم به، علم خوب دقت کنید مثلاً اگر گفت المرأة تری الدم الی خمسين سنة. الا ان تكون امراه من قریش. این گفت الا ان تكون یعنی الا من تعلم انها امراه من قریش. مرحوم خویی در یک جایی به استادشان نائینی نسبت داده اند. دارند نائینی اما به نظرم این مطلب شاید ندارد ایشان.

حالا بهر حال این یک طرح. مسأله. مرحوم نائینی در حقیقت می خواهد بگوید المرأة یعنی واقع زن. نه اینکه شما علم دارید که زن است یا خیر. واقع زن. این تا ۵۰ سالگی خون می بیند الا ان تكون امراه، من علمت انها امراه من قریش در همین حد. نتیجه اش این است

.....

که اگر شک کردید زنی از قریش است آن هم تری الدم الی خمسين سنه. زن هست شک کردید که تا خمسين می بیند قریشی هست یا نیست چرا چون احراز نکردید انها امراه من قریش. این را به نائینی نسبت داده اند عرض کردم شاید عبارت ایشان مشعر باشد حالا خویی به ایشان نسبت داده است.

این یک نکته فنی دارد. آن نکته فنی این است که المراه تری الدم این مراه را به معنای واقعی گرفته اند. الا ان تكون امراه من قریش این الا ان تكون را به معنای قریشی گرفته اند. مگر اینکه علم داشته باشیم که قرشی است. خب این خلاف ظاهر سیاق است. یکیش را واقع گرفته اند یکیش را علم گرفته اند. زن که زن است واقعا زن است این خون می بیند تا پنجاه سالگی مگر، ایشان می گویند اینکه گفته اند مگر یعنی جایی که تو میدانی قرشی است. خب این خلاف ظاهر است. الا ان تكون امراه فی الواقع آن هم واقع. یکیش واقع یکیش ظاهر این بحث را من خیلی ساده گفتم این بحث دقیقی است من خیلی ساده بیان میکنم خیال نکنید خیلی راحت است. من به این سادگی بیان می کنم در عباراتشان این جا هم ظاهرا این آقا به همین جور گرفته است. این خیال کرده است قاعده شریفه این است که اگر وضو گرفتید همین جور هست تا مزیل را ببینید. خب ممکن است مزیل در واقع بوده است شما خبر ندارید. اینکه یک طرف را واقع بگیریم یک طرف را علم بگیریم این باید درست شود. روشن شد؟ یک طرف را واقع می گیریم یک طرف را علم می گیریم. وضو واقعا طهارت می آورد. مزیلش هم واقعی است ممکن است شما خبر ندارید. می گوید تا علم به مزیل پیدا کنید. این قاعده شریفه ای است و ربطی هم به استصحاب ندارد. این پراتز بسته شد چون بعد می خواهم متعرض شوم فقط امروز برای اینکه نظیر این بحث را کرده باشم.

ببینید اجد الريح فی بطنی حتی اذن انها قد خرجت، خب دقیقا مورد استصحاب است. فقال علیه السلام ليس عليك وضوء حتى تسمع الصوت. بله در اینجا امام فرمود همان قاعده ای را که گفتیم امام انجام داد. یعنی تو وضو نگیر تا علم پیدا کنی. حتی تسمع صوت. اگر این باشد، این معنایش این است که اگر شما علم به مقتضی پیدا کردید ادامه اش بدهید تا، یعنی اگر مقتضی پیدا شد تا علم پیدا کنید. انما الکلام آیا این در خاص وضو است که پیغمبر هم فرموده است؟ یا این را شما در همه اشیاء جاری می کنید؟ مثلا علم به حیات زید پیدا کردید ادامه دهید آثار را تا یقین به خلاف بیاید. مثلا باز از این روایات که ما داریم روایتی است مال بکیر قال اذا استيقن عليك احدث فتوضأ و اياك ان تحدث وضوءاً ابداء حتى تستيقن. این هم مشعر به قاعده اقتضا هست لکن در مورد وضو.

باز روایت دیگری داریم که و ذلك لا ينقض الوضوء. این عنوانی که داریم این است که لا ينقض الوضوء. فاذا نامت العينان و الاذنان ان تقض الوضوء. کلمه نقض در این جور جاها به کار برده شده است. البته ما کلمه يعيد الوضوء هم داریم کلمه عليه وضوء هم داریم. و

موارد دیگر به اصطلاح آن وقت روایات زراره را هم دیروز یک مقدارش را خواندیم باز در همین روایت زراره باب دو لا ینقض الوضو الا ما خرج من طرفین. باز در همین کتاب شیخ طوسی دارد و کلینی هم دارند قلت لأبی جعفر و ابی عبد الله ما ینقض الوضو قال لا ما یرج من طرفک من الفلان أو منی و کل النوم یکره الا ان تكون یسمع صوت. تعبیر به ینقض الوضو دارد. روایت بعدی هم باز تعبیر به ینقض الوضو دارد. دیگر همه اش را بخوایم بخوانیم طولانی است. من هدفم این بود که کلمه نقض این طور نیست که آیا معنایش شل شدن آن شیء و ضعیف شدن شیء است. نه، معنایش آن از بین بردن یعنی آن که وضو را از بین می برد. و بعد هم روایات دیگری هست که دیروز یک مقدارش را خواندیم.

مثلا در روایت ابی الصباح کنانی دارد عن ابی عبد الله قال سألت عن الرجل یخفق. همین صحبت خفقه و خفقتان که الآن در روایت زراره بود. و هو فی الصلاه. البته روایت زراره خارج صلاه بود. فقال ان کان لا یحفظ حدثا من ان کان. اگر نمی تواند خود را حفظ کند یعنی یک جوری است که کنترل نمی تواند بکند فعلیه الوضو و اعاده الصلاه. و ان کان یستیقن انه لم یحدث. همین مقدار که یقین ندارد فلیس علیه وضوء و لا اعاده. یقین ندارد که حدث از او صادر شده است این شبیه همان قاعده اقتضا است. این به استصحاب نمی خورد. و ان کان یستیقن یقین دارد که لم یحدث. ببینید ان کان یستیقن این باید می گفت و ان کان لا یستیقن انه احدث باید این طور می فرمود اگر بخواهد استصحاب باشد. موردش هم همان مورد خفقه و خفقتان است. سند این روایت هم البته اشکال دارد در آن محمد بن فضیل راه هایی رفته ایم برای تصحیح روایت که جای بحثش اینجا نیست. این هم روایت دیگری البته از کتاب شواهد کثیرش کتاب خود مرحوم ابو الصباح کنانی است به نسخه ای است که قابل اعتماد است.

پس بنابراین مثلا سئل موسی بن جعفر عن الرجل یرقد و هو قاعد، خوابش می گیرد. هل علیه وضوء؟ فقال ما وضوء علیه ما دام قاعدا ان لم ینفرش. یعنی حالات شک نه فقط آن وقت این روایت ناظر به این است که اگر انسان خوابید دراز کشید خواب آن طوری وضو را باطل می کند. نشسته وضو را باطل نمی کند. البته این چیز هست یعنی این فتوا هم به صدوق نسبت داده شده است. و باز و باسناده اسناد صدوق به سماعه بن مهران سأل عن الرجل بله یخفق رأسه و هو فی الصلاه قائما أو راکعا فقال لیس علیه وضوء البته مرحوم صاحب وسائل فرموده است که این روایت حمل بر مسئله تقیه می شود. دو سه تا روایت دیگر هم هست که نمی خواهیم اینجا را

علی ای حال باز روایت دیگری در باب چهار است حالا اگر بخواهم یکی یکی بخانم طول می کشد. آقایان تمام ابواب نواقض وضو را می توانند از اول تا آخر نگاه کنند. انصافا روایاتی هست که انسان احساس می کند که در همین مورد شک و اینها است اما تعبیر به لا تنقض

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه - ۱۳۹۵/۰۹/۳۰

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۰

جلسه: ۴۴

.....
الیقین بالشک یا مرادف این در آن جاها وجود ندارد. این هم جزء عجایب کار است. اینکه آیا بله بعضی هایش مشعر به قاعده اقتضا هست. راست است. حتی تسمع صوت مشعر به قاعده اقتضا است الا اینکه آیا این در خصوص وضو است یا عمومیت دارد؟ این نکته اش را انشاء الله فردا عرض میکنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين